



بودند به یک دیدگاه طبیعت‌گرا در برابر یک دیدگاه فراطبیعت‌گرا منتهی می‌شود. (حسامی فر، ۱۳۹۵: ۱۹۸)

این مکتب اصطلاحات خاصی از قبیل «ارزش نقدی»، «ثمره»، «نتایج» و «منافع» را چنان به وفور و شدت به کار می‌برد که گویا می‌خواهد تمام افکار و اندیشه‌های خود را در خور فهم و کسبه و بازاریان سازد و هیچ مسأله‌ای برای این مکتب ارزش ندارد مگر آنکه در راهنمایی و روند امور دنیوی مؤثر باشد. جیمز می‌گوید: پیش از تعیین حقانیت و اعتبار هر نظر فلسفی ابتدا باید معلوم ساخت ارزش نقد آن چیست؟ یعنی اینکه چه نتیجه و تأثیری دارد و حقیقی بودن آن یا نبودن چه تأثیری خواهد کرد. بنا بر نظریه مصلحت عملی، غرض و منظور از فعالیت عقلانی و فلسفه پردازی‌های ما، کوشش برای حل مشکلاتی است که در جریان سعی و جهد ما برای بررسی تجربی رخ می‌نماید. (فدوی، ۱۳۸۴: ۸۸)

بر طبق نظریه‌هایی که پراگماتیسم ارائه داد، مبنی بر اینکه نظریه و مفهومی حقیقی است که ارزش عملی داشته و یک نتیجه و مصلحت در پی داشته باشد پس ضرورتاً این مکتب باید تفسیر خاصی از حقیقت ارائه دهد؛ چون تمامی اعمال نظریات و... انسان بر همین مبنای حقیقت استوار است و این حقیقت در همه امور دخالت دارد؛ چون اول چیزی که انسان در نظریات و اعمالش برخورد می‌کند، همین حقیقت و صواب یا خطا و ناصواب بودن آن است. (فدوی، ۱۳۸۰: ۹۰)

پراگماتیسم به عنوان یکی از رهیافت‌ها و دریچه نگاه آدمی، پیوند عمیق با سیاست برقرار می‌کند. بخصوص با توجه به غلبه ذهنیت استعلایی در دوران سنت و مدرن که تا کنون نوعی خاص از سیاست مبتنی بر یکسان سازی، ذهن گرایانه، یک جانبه‌گرایی و ایدئولوژیک را به وجود آورده است؛ پراگماتیسم به عنوان فلسفه‌ای عمل گرایانه و واقع نگرانه از اهمیت زیادی برخوردار است. پراگماتیسم که شکل‌گیری آن در تقابل با رویه‌های ذهنی گرایانه فلسفی و متافیزیک صورت پذیرفت، بر اصولی مبتنی است که عرصه سیاست را مورد تأثیر قرار می‌دهد. سیاست به جای توجه به اهداف کلی، دوردست و ذهنی، در چهارچوب نظریه پراگماتیستی به عرصه‌ای تبدیل می‌شود که باید به شکلی واقع گرایانه عمل کند. وظیفه سیاست از این منظر، ترسیم اهدافی خواهد بود که بتوانند عملاً مورد اجرا قرار گیرند و در حل مشکلات واقعی مؤثر باشند. (رهبری، ۱۳۹۰: ۱۳۹)

رهیافت پراگماتیسمی امروزه مبنای سیاست خارجی بسیاری از کشورها قرار گرفته است. سیاست خارجی عملگر با پذیرش واقعیت‌های موجود، به دنبال استفاده حداکثری از فرصت‌ها در راستای منافع ملی کشور است. سه اصل کلی این رویکرد عبارتند از: پذیرش نظم موجود بین‌المللی، واقعی و معقول بودن منافع و محاسبه هزینه فایده در تحقق هدف‌های مدنظر. بنابراین یک سیاست خارجی عملگر نیازمند در نظر گرفتن این موضوعات است؛ تعیین و تعریف هدف‌ها بر اساس واقعیت‌های بین‌المللی، اولویت یافتن توسعه اقتصادی بر ایدئولوژی، تقدم توسعه ملی و رفاه شهروندان بر دیگر هدف‌ها، محاسبه گری و عقلانیت در تعریف منافع و روابط با جهان خارج، فراهم کردن زمینه‌های فکری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در درون، گسترش هر چه بیشتر روابط با کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، دوری از ورود جدی به جدال‌ها و درگیری‌هایی که با حیات آن کشور تقابل ندارد. (تیشه یار، بهرامی، ۱۳۹۷: ۲۶)

سیاست خارجی حلقه ارتباطی بین عوامل داخلی و خارجی یک کشور می‌باشد. با وجود این روسیه پس از گذار از دوران دو قطبی و پایان جنگ سرد، به عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی، ایدئولوژی کمونیستی گذشته را کنار گذاشته و با اتخاذ رویکرد عملگرایی به دنبال دستیابی به منافع خود در راستای اهداف تعیین شده است. در دوره پوتین بخصوص در دوره اول سیاست خارجه عملگراییانه در دستور کار وزارت خارجه این کشور قرار گرفت و فصلی جدید از روابط روسیه با جهان در دوره اول پوتین شکل گرفت.

با توجه به رویکرد عملگراییانه در سیاست خارجی روسیه ارتباط با تمامی کشورها در دستور سیاست خارجی این کشور قرار

یلتسین اولین رئیس جمهور روسیه بعد از فروپاشی شوروی، گفتمان سیاست خارجی خود را بر مبنای «آرو آتلانتیک‌گرایی» یا غرب‌گرایی آندره کوزیرف که وزیر خارجه‌اش بانی آن بود، پیش برد. آرو آتلانتیک‌گرایی تلاشی برای شبیه‌سازی ارزش‌ها و مفاهیم روسی و غربی و بخشی از گفتمان کثرت‌گرایی روابط بین‌الملل در دوره پسا شوروی خوانده شده است. آرو آتلانتیک‌گرایی، غرب را در نقطه مقابل خود قرار داد و بر همگرایی همه جانبه غرب و تصویرسازی هنجارمند از روسیه در نظام بین‌الملل و شریکی قابل اعتماد در جامعه کشورهای متمدن تأکید می‌کند. ناکامی ناشی از این رویکرد موجب شد تا در دوره دوم ریاست جمهوری یلتسین با رویکرد آمدن یوگنی پریماکوف در سال ۱۹۹۶ به عنوان وزیر خارجه، گفتمان اوراسیاگرایی در سیاست خارجه روسیه حاکم شود

خارجی، چرایی اتخاذ یک تصمیم و چگونگی هماهنگ شدن تصمیمات وجود نداشت. (کولایی، نورانی، ۱۳۸۹: ۲۱۰)

به لحاظ مفهومی این حوزه فاقد یک رهیافت واقعی و عملی بود. بسیاری از اهداف و راهبردها با واقعیت‌های موجود انطباق نمی‌یافت و بحران هویت جامعه روسیه، نخبگان تصمیم ساز در حوزه سیاست خارجی را نیز به نحو ملموسی تحت تأثیر قرار داده بود. ابهام در هویت و ارزش‌ها و اسباب فقدان راهبرد جامعی بود که روسیه بتواند در چهارچوب آن به تعریف منافع، اهداف، رفتارها، دوستان و دشمنان خود مبادرت کند. تقابل چهارچوب‌های ذهنی دوره شوروی و پسا شوروی یکی از دلایل اصلی آشفتگی مفهومی در سیاست خارجی روسیه طی دهه ۱۹۹۰ بود. (نوری، ۱۳۸۹: ۷)

در دوران بوریس یلتسین سیاست خارجی روسیه بیشتر منفعلانه و جزیره‌ای عمل می‌کرد. یلتسین اولین رئیس جمهور روسیه بعد از فروپاشی شوروی، گفتمان سیاست خارجی خود را بر مبنای «آرو آتلانتیک‌گرایی» یا غرب‌گرایی آندره کوزیرف که وزیر خارجه‌اش بانی آن بود، پیش برد. آرو آتلانتیک‌گرایی تلاشی برای شبیه‌سازی ارزش‌ها و مفاهیم روسی و غربی و بخشی از گفتمان کثرت‌گرایی روابط بین‌الملل در دوره پسا شوروی خوانده شده است. آرو آتلانتیک‌گرایی، غرب را در نقطه مقابل خود قرار نمی‌دهد، بلکه آن را شریکی می‌انگارد و بر همگرایی همه جانبه غرب و تصویرسازی هنجارمند از روسیه در نظام بین‌الملل و شریکی قابل اعتماد در جامعه کشورهای متمدن تأکید می‌کند. ناکامی ناشی از این رویکرد موجب شد تا در دوره دوم ریاست جمهوری یلتسین با رویکرد آمدن یوگنی پریماکوف در سال ۱۹۹۶ به عنوان وزیر خارجه، گفتمان اوراسیاگرایی در سیاست خارجه روسیه حاکم شود. گفتمان اوراسیاگرایی در حقیقت پاسخی به رویکرد غرب‌گرایان بود و ساختارهای غربی را با دید بدبینی می‌نگریست. اوراسیا گرایان گفتمان خود را در چهارچوب ویژه ژئوپلیتیکی و فرهنگی روسیه می‌دانستند و بر ضرورت ایجاد موازنه در میان سمت‌گیری شرقی- غربی تأکید داشتند. (شیرازی، بهبودی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۳)

اواخر دهه ۱۹۹۰ طرفداران نظریه قدرت بزرگ مدرن هنجارمند و در رأس آنها ولادیمیر پوتین به عنوان منتقدان اصلی سیاست خارجی پریماکوف، که از منظر آنها کاملاً جاه طلبانه، ایدئولوژیک، تقابل گرایانه و ضد غربی بود، در عرصه سیاسی روسیه ظاهر شدند. به نظر می‌رسد پوتین با طرح این راهبرد که همزمان حاوی گفتمان انزوا است (که ویژگی‌های خاص و اقتدار روسیه تأکید دارد) و همگرایی (که به الزامات ناشی از پیوند با نظام جهانی) توجه دارد. پوتین براساس رویکرد عمل گرایانه خود با قبول جایگاه، ظرفیت و توانمندی‌های واقعی روسیه در نظام بین‌الملل به بازتعریف هویت روسیه در نظام بین‌الملل اهتمام داشته و تلاش کرده فرایند تغییر منزلت این کشور در نظام بین‌الملل را با رویکرد محیطی و با سازگاری با قواعد و هنجارهای سه متغیر عمده سیستمی؛ ساختار نظام بین‌الملل، تعهدات بین‌المللی و جایگاه ساختاری در روند تدریجی محقق سازد. او با این ملاحظه سه اصل نوسازی اقتصادی، دستیابی به جایگاهی بایسته در فرایند رقابت‌های جهانی و بازسازی جایگاه روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ را مبنای سیاست خارجی خود قرار داده است. (کولایی، نوری، ۱۳۸۶: ۲۴-۲۵)

در چنین شرایطی با ظهور ولادیمیر پوتین به عنوان ریاست جمهوری فدراسیون روسیه تحول بزرگی در نگاه روسیه به جهان و جایگاه این کشور روی داد. روی کار آمدن ولادیمیر پوتین که با رشد اقتصاد روسیه، تحت تأثیر افزایش بهای نفت و گاز همراه شد، علاوه بر سیاست‌های مرکزگرای دولت پوتین که تا حدود زیادی نظم را به این کشور بازگرداند، تصویر متفاوتی را از روسیه تحقیر شده به جهان نشان داد. پوتین پس از سامان دادن به شرایط داخلی، روسیه را به عنوان قدرتی مطرح کرد که به دنبال بازپس گرفتن اعتبار از دست رفته می‌باشد. در حقیقت، پوتین احیاگر دوران اقتدار روسیه بدون ایدئولوژی «مارکسیسم لنینیسم» است که این نکته بیش از هر چیز ریشه در فرهنگ اقتدارگرایی است. اقتدارگرایی در روسیه پیشینه‌ای به قدمت تاریخ دارد. ماه‌های

گرفت. این درحالی است که در طول دوره جنگ سرد کشورها در بلوک‌های خود به برقراری روابط می‌پرداختند. از مناطقی که مورد توجه روسیه چه در دوران شوروی و چه در دوران پسا شوروی قرار گرفته بود، منطقه خاورمیانه است. خاورمیانه با داشتن آب‌های آزاد همواره از مناطق مهم برای فدراسیون روسیه می‌باشد. در سوی دیگر با توجه به وجود منابع سرشار انرژی در این منطقه، روسیه سعی می‌کند با تمامی این کشورها روابط بسیار مناسبی داشته باشد. روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه را می‌توان براساس نظریه پراگماتیسم ارزیابی کرد. سیاست خارجی روسیه با گذر از ایدئولوژیک بودن در دوران اتحاد جماهیر شوروی، به سمت عملگرایی پوتین در حرکت است امری که می‌توان در جمله معروف پوتین آن را خلاصه کرد. وی درباره رابطه بسیار مناسبی که با ترکیه دارد، پاسخ داد: در روابط بین‌الملل دوست وجود ندارد، آنچه مهم است منافع است.

■ سیاست خارجی روسیه

برای اینکه درک درستی از روابط ایران با روسیه ایجاد شود در ابتدا لازم است که سیاست خارجی روسیه به طور دقیق بررسی شود و روسیه جدید در دوران پوتین چگونه به صحنه نظام بین‌الملل و نظم موجود نگاه می‌کند. سیاست خارجه روسیه در دهه ۱۳۷۰ (۱۹۹۰م) دوره آشفتگی شدید را پشت سرگذاشته است، ضعف ادراک از تحولات محیطی، عدم توان سناریو پردازی، تصمیم‌گیری‌های نابسامان و منفعلانه شاخصه اصلی آن بود. تحولات این دوره حاکی از پیشرفت‌های سیاسی اقتصادی، ژئوپلیتیک و ارزشی غرب و همزمان پسرفت‌های متعدد روسیه و عدم توان آن به ابزار و واکنش مؤثر بود. روسیه در این دوره به کشوری غیر قابل پیش‌بینی، با اهداف نامشخص تبدیل شده بود که سمت‌گیری‌های خارجی آن به گونه‌ای مکرر و بسرعت تغییر می‌یافت. تعریف مشخصی از کیستی تصمیم سازان سیاست

